

تاریخ شفاهی / روایت رهبری از کودتای نوژه

۱۸ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۲۳:۱۲

کشف و انهدام شبکه کودتای آمریکایی «نقاب» در پایگاه هوایی خلبان شهید نوژه همدان یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ انقلاب اسلامی در ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹ است؛ کشف این کودتا به روایت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی که در کتاب «کودتای نوژه» آمده است، بازخوانی می‌کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحيم. ماجرای اطلاع من از کودتایی که در پایگاه شهید نوژه قرار بود اتفاق بیفتد، به این شکل بود که شبی حدود اذان صبح، دیدم که درب منزل ما را می‌زنند، به شدت هم می‌زدند، من از خواب بیدار شدم؛ رفتم دیدم آقای مقدم است؛ گفت: یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما یک کار واجب دارد.

گفتم: کجا است؟

گفتند: در اتاق نشسته.

داخل اتاق پاسدارها شدم، دیدم شخصی دم در تکیه داده به دیوار، کسل و آشفته و خسته و سرش را فرو برده بود.

گفتم: شما با من کار دارید؟

بلند شد و گفت: بله.

گفتم: چه کار دارید؟

گفت: کار واجبی دارم و فقط به خودتان می‌گویم.

من حساس شدم، گفتم: من نمازم را بخوانم، می‌آیم.

پس از نماز او را به داخل حیاط آوردیم، گوشه حیاط نشستیم، گفت: کودتایی قرار است انجام شود.

گفتم: قضیه چیست و تو از کجا می‌دانی؟

او شروع کرد به شرح دادن، گفتم: شما چطور شد آمدی سراغ من؟

او ماجرای خود را تعریف کرد که جالب بود... آثار بی‌خوابی شب، خیابان گردی، خستگی، افسردگی شدید و سراسیمگی در او پیدا بود، حرفش را مرتب و منظم نمی‌زد و من مجبور بودم مکرر از او سؤال کنم. خلاصه آنچه گفت، این بود که در پایگاه همدان، اجتماعی تشکیل شده و تصمیم بر یک کودتایی گرفته شده، پول‌هایی به افراد زیادی داده‌اند، به خود من [خلبان] هم پول دادند. عده‌ای از تهران جمع می‌شوند؛ می‌روند همدان و شب در همدان این کار انجام می‌گیرد. بعد می‌آیند تهران، جماران و چند جا را بمباران می‌کنند.

پرسیدم کی قرار است این کودتا انجام بگیرد؟

گفت: امشب و شاید گفت: فردا شب.

من دیدم مسأله خیلی جدی است و بایستی آن را پیگیری کنیم. با اینکه احتمال می‌دادم او حال عادی نداشته باشد، یا سیاستی باشد که بخواهند ما را سرگرم کنند، اما اصل قضیه این قدر مهم بود که با وجود این احتمالات، دنبال آن باشیم.

گفتم: شما بنشین تا من ترتیب کار را بدهم. ضمناً آقای هاشمی، شب منزل ما بود... به آقای هاشمی گفتم: چنین قضیه‌ای است... بعد تلفن کردم به محسن رضایی که آن موقع مسئول اطلاعات سپاه بود. گفتم: فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر، آن جوان را خواستیم آمد یکی دو ساعت با هم صحبت کردند و اطلاعاتش را یادداشت کردند.

مقطع مقطع می‌گفت، اما مجموعاً اطلاعات خوبی به دست آمد. محل تجمع آنها پارک لاله (تهران) بود، اما او اسم پارک را ظاهراً نمی‌دانست. جایش را می‌دانست... پس از اخذ اطلاعات، خلبان می‌خواست به منزلش بازگردد. او می‌ترسید که اولاً: ما منزل او را شناسایی کنیم و بعداً مشکلی برایش پیش بیاید. ثانیاً کودتاچیان او را ببینند که با شخصی می‌رود که احتمالاً پاسدار است، به او ظنین شوند و او را بکشند.

می‌گفت: خودم می‌روم.

من گفتم: نه تو را با ماشین می‌فرستیم، اما با پاسدارها حاضر نبود، برود. یکی از پاسدارها که ریشش را می‌تراشید، گفت: این

خوبه، مرا ببرد... او را به طرف خیابان آذربایجان برد، یک جایی می گوید من را پیاده کن. معلوم بوده که خانه اش آنجا نیست، در یک مینی بوس سوار می شود و دیگر از او خبری نشد».

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۳۷۲/نوزده-کودتای-رهبری-روایت-شفاهیه-تاریخ>